



فلسفه سیاسی اسلامی در تاریخ و تمدن و فرهنگ اسلامی بالیده است

منظور از فلسفه سیاسی اسلامی آن فلسفه ای است که در تاریخ و تمدن و فرهنگ اسلامی پیدا شده و بالیده است. مطمئناً این فلسفه از متون دینی تأثیر پذیرفته و بهره مند شده است.

منظور از فلسفه سیاسی اسلامی آن فلسفه ای است که در تاریخ و تمدن و فرهنگ اسلامی پیدا شده و بالیده است. مطمئناً این فلسفه از متون دینی تأثیر پذیرفته و بهره مند شده است.

به گزارش خبرنگار مهر، حجت الاسلام احمد رضا یزدانی مقدم، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی در پاسخ به این سؤال که آیا به کارگیری عنوان فلسفه سیاسی برای فلسفه سیاسی علامه طباطبایی یا به طور کلی برای فلسفه سیاسی اسلامی صحیح است یا نه؟، گفت: این پرسش از آنجا ناشی می شود که وقتی تعبیر فلسفه سیاسی اسلامی را می آوریم، ناگزیر در این تعبیر آن آموزه هایی که اسلام آورده است را در نظر داریم. این آموزه ها هم وحیانی هستند و معنا ندارد که برای این آموزه ها از تعبیر فلسفه یا فلسفه سیاسی استفاده کنیم بلکه درست آن است که برای دانشی که آموزه های اسلام را استفاده می کند تعبیر کلام بیاوریم و بگوییم کلام اسلامی یا کلام سیاسی. به همین ترتیب درباره دیدگاه های سیاسی علامه طباطبایی از آنجایی که علامه طباطبایی یک اندیشمند مسلمان و قرآنی است و در آثار و افکار خود از کتاب و سنت بهره گرفته است، بنابراین تعبیر کلام سیاسی علامه طباطبایی از تعبیر فلسفه سیاسی علامه طباطبایی بهتر و صحیح تر است.

وی افزود: در پاسخ این پرسش باید توجه داشت که دو دیسپلین کلام و فلسفه یا دیسپلین های کلام سیاسی و فلسفه سیاسی متفاوت هستند. آن چیزی که ماهیت یک اندیشه یا متن را تعیین می کند، صرف محتوای آن نیست بلکه این که محتوای یاد شده در چه چارچوب و قالبی و با چه روشی عرضه شده است و در کدام دیسپلین قرار می گیرد تعیین کننده است.

این محقق و نویسنده کشورمان تصریح کرد: منظور از فلسفه سیاسی اسلامی آن فلسفه ای است که در تاریخ و تمدن و فرهنگ اسلامی پیدا شده و بالیده است. مطمئناً این فلسفه از متون دینی تأثیر پذیرفته و بهره مند شده است چنانکه فلسفه یونان یا فلسفه غرب یا فلسفه در هر تاریخ و تمدن دیگری از فرهنگ و تمدن و داشته های آن تمدن تأثیر پذیرفته و بهره گرفته است. فلسفه ای که در یونان باستان یا غرب مسیحی پیدا شده است هم مایه هایی از فرهنگ و مذهب با خود دارد چنانکه از «مارکسیسم»؛ «به «مسیحیت سکولار»؛ تعبیر شده است. اما آن چیزی که فلسفه یا یک دانش را تبدیل به فلسفه یا آن دانش می کند، صرف تأثیرپذیری و یا محتوای آن نیست بلکه روش به کار گرفته شده در آن و قالب و محتوا و دیسپلینی که محتوا در آن دیسپلین عرضه می شود تعیین می کند که آیا این اثر و متن و دانش خاص، فلسفه است یا کلام یا هر دانش دیگر.

این استاد حوزه و دانشگاه تأکید کرد: تفاوت فلسفه و کلام در روش و نحوه ارائه و استدلال و مبانی و... دانشی این دو دانش است. اگر به جهت تأثیرپذیری اندیشمند از زمینه دینی و فرهنگی، سامان اندیشه او را کلام بشماریم باید معمول فیلسوفان شناخته شده مانند هابز و لاک و روسو و کانت و هگل را متکلم بشماریم و اگر این فیلسوفان را به جهت مبانی و روشی که در آثار خود به کار گرفته اند فیلسوف به شمار آوریم؛ اندیشمندانی مانند فارابی و ابن سینا و شیخ اشراق را هم باید فیلسوف به شمار آوریم و اگر این گروه دوم متکلم هستند گروه نخست نیز چنین خواهند بود.

وی اضافه کرد: ممکن است صرف نظر از آن اشکال مشهوری که از یک منظر بیرون دینی متوجه این اندیشمندان می شود پرسشی را از منظر درون دینی مطرح کنیم و بگوییم که: چرا نباید اندیشه امثال فارابی و ابن سینا و... را کلام به شمار آورد در حالیکه اینان تحت تأثیر کتاب و سنت و متون دینی بوده اند؟ پاسخ این است که خود این اندیشمندان اظهار می دارند که گرچه اندیشه و آثار آنان از متون دینی تأثیر پذیرفته است اما سامان این افکار و آثار و مبانی و روش به کار گرفته شده همانا استدلالی، برهانی و یقینی است. اینان چنین روشی را برای «پژوهش آزاد عقلی در حقیقت» به کار گرفته اند و به امکاناتی که این روش برای گفتگوهای عام انسانی فراهم می آورد هم توجه داشته اند.

یزدانی مقدم در ادامه سخنانش گفت: طلب دیگری نیز وجود دارد که شایسته توجه است و آن اینکه اگر بخواهیم پژوهش در حقیقت را منحصر به مباحث درون دین بگردانیم در آن صورت لازم است مقدم بر آن، حقانیت دین را اثبات کرده

باشیم و اگر دینی را نیازمند به اثبات حقانیت آن ندانیم در این صورت باید هر دین ادعایی و ادعای دینی را بپذیریم. بنابراین چاره ای جز این نیست که راه نخست را برگزینیم و نخست حقانیت یک دین را اثبات کنیم. برای اثبات حقانیت یک دین هم اول باید معیارهای لازم برای اثبات حقانیت دین را به طور کلی فراهم آوریم تا بعد یک دین خاص را با آن معیارهای کلی و پیشینی محک زده و ارزیابی کنیم. فراهم آوردن چنین معیارهایی ناگزیر وظیفه عقل و دانشی خواهد بود که آن را فلسفه می نامیم. بنابراین به ناچار باید دین را به فلسفه ارجاع داد و با فلسفه آن را ارزیابی کرد. از اینجا تقدم ذاتی فلسفه بر دین و ارجاع دین به فلسفه لازم می آید. گرچه از نظر تاریخی این پیامبران الهی بوده اند که انسان ها را به عقل و عقل ورزی و استدلال و برهان خوانده اند، یعنی از نظر تاریخی دین بر فلسفه تقدم دارد و در واقع فلسفه حاصل آموزه های وحیانی است.